طواف از طبقة دوم مسجدالحرام

چکيده

در اين نوشتار بر آنيم که ديدگاه فقيهان شيعي و سني در بارة طواف از طبقة دوم مسجدالحرام وفضاي کعبه را شرح دهيم و تبيين کنيم. در مجموع، سه ديدگاه در اين موضوع وجود دارد؛ «جواز طواف»، «عدم جواز طواف» و« قول به احتياط و جمع در مورد معذورين». براي هر يک از فتاوا وديدگاه­ها، دلايلي از کتاب، سنت، عقل و عرف مطرح شده است.

نوشتة حاضر، در يک مقدمه و دو بخش تدوين يافته است.

کليد واژه ها: طواف، کعبه، مسجدالحرام، فضاي کعبه، جواز، عدم جواز، احتياط.

مقد مه

در وضعيت كنوني كه طبقة اوّل مسجدالحرام، حدود 27 يا 30 سانتي متر از سقف كعبة معظّمه بالاتر است، فتاواي گوناگوني از فقهاي معاصر در بارة «جواز و صحّت طواف از طبقة بالا» و «عدم جواز و عدم صحّتِ طواف از آن» مطرح شده است. پيش از ورود به بحث اصلي، ناگزير به بيان چند مطالب در بارة ارتفاع کعبه و مسجدالحرام و پيشينة آن هستيم. پرداختن به اين نکات، به اين دليل است که در موضوع بحث دخيل و تأثيرگذار مي باشند:

1. ارتفاع کعبة معظمه در عصر ابراهيم خليل (ع) طبق روايت سعيدبن جناح، نُه ذراع بوده است:

«... سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ كَانَتِ الْكَعْبَةُ عَلَي عَهْدِ إِبْرَاهِيمَ (ع) تِسْعَةَ أَذْرُعٍ وَ كَانَ لَهَا بَابَانِ فَبَنَاهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَرَفَعَهَا ثَمَانِيَةَ عَشَرَ ذِرَاعاً فَهَدَمَهَا الْحَجَّاجُ وَ بَنَاهَا سَبْعَةً وَ عِشْرِينَ ذِرَاعاً». [1]

«سعيد بن جناح از برخي از اصحاب و آنها از امام صادق (ع) نقل مي کند که: «ارتفاع كعبه در زمان ابراهيم (ع) به نُه ذراع مي­رسيد و براي آن، دو درِ (شرقي و غربي) بود. ابن زبير (پس از آسيب ديدن كعبه به وسيلة سنگباران لشكريان حَجّاج) ، آن را با ارتفاع 18 ذراع ساخت. (پس از قتل ابن زبير) حَجّاج آن بنا را تخريب و با ارتفاع 27 ذراع بنا كرد.» [2]

امروز ارتفاع کعبه به 85/14سانتي متر مي رسد.

اطراف کعبه به صورت مستطيل، صحن مسجدالحرام و ميدان طواف را تشکيل مي­دهد.

ظهور روايت سعيدبن جناح، دلالت بر اين مطلب دارد که افزودن بر ارتفاع کعبه منعي ندارد؛ زيرا اگر منعي ­بود، امامان بزگوار بيان مي­کردند و در صورت بيان به دليل دواعي بر نقل، حتماً به دست ما مي­رسيد.

مسألة ارتفاع کعبه، همچنان که خواهيم ديد، بر فتاواي فقها اثر گذاراست.

2. از زمان خليفة سوم، بخش­هايي از مسجدالحرام با وسعتي­که در همان عصر داشت، مسقّف شد و در عصرخلفاي اموي و عباسي، بارها توسعه يافت، ولي در عصر سعودي­ها اقدامات ديگري انجام گرفت؛ مانند بناي زير زمين، ساخت طبقة دوم و نيزآماده سازي سطح بالاي مسجد براي نماز و طواف. [3]

بنابراين، تا سال 1368ق. (1328ش.) مسجدالحرام فاقد طبقة دوم و زير زمين بود، ولي امروز وجود طبقة دوم مسجد و شايد درآينده طبقات ديگر و همچنين کثرت حجاج و عدم گنجايش صحن مسجدالحرام براي طواف، باعث شده که مسألة طواف از طبقات بالا و همچنين طبقة زير زمين مورد توجه قرار گيرد و موجب سولاتي از فقيهان بزرگوار شود وآنان را به پاسخگويي وادارد.

3. بحث طواف از طبقة دوم مسجد يا از فضاي کعبه، فاقد پيشينة تحقيق است و تا آنجا که تتبّع و بررسي شده، از جانب فقهاي گذشته و معاصر و حتي فقهاي کنوني به چشم نمي­خورد. تنها فقيهي که به اشاره، آ­ن­هم تنها در نقد فتواي شافعي، سخني از طواف در فضاي کعبه به ميان آورده، مرحوم علامة حلّي(متوفاي726ق.) است که مرحوم شيخ حسن نجفي درکتاب جواهر الکلام نيز صرفاً به نقل عبارت علامه بسنده کرده، بي آن­که به بررسي وتجزيه و تحليل آن بپردازد.

علاّمة حلّي درکتاب تذکرة الفقها مي­نويسد:

و قال الشافعي: لا بأس بالحائل بين الطائف و البيت، كالسقاية و السواري، و لا بكونه في آخر باب المسجد و تحت السقف و علي الأروقة و السطوح إذا كان البيت أرفع بناء علي ما هو اليوم، فإن جعل سقف المسجد أعلي، لم يجز الطواف علي سطحه، و يستلزم أنّه لو انهدمت الكعبة ـ و العياذ باللّه ـ لم يصح الطواف حول عرصتها، و هو بعيد» [4]

«شافعي گويد: اشکال ندارد چيزي مانند آب­خوري و ديوارها، ميان طواف کننده و خانة خدا (کعبه) فاصله شود وهم­چنين اشکالي نيست که طواف در آخر درِ مسجد و زير سقف و داخل رواق­ها قرار گيرد، اگر ارتفاع خانه رفيع­تر و بلندتر از سطح مسجد باشد، همچنان که امروز چنين است. بنا بر اين، اگر سقف مسجد بلند­تر از کعبه بود، طواف بر سطح مسجد جايز نيست. لازمة اين سخن شافعي آن است که اگر ـ العياذ بالله ـ روزي کعبه ويران شد، طواف پيرامون عرصه آن درست نباشد وحال آن­که چنين چيزي بعيد است. (وکسي چنين فتوايي نداده است.) »

اين تنها عبارتي است که در منابع شيعي در اين موضوع يافت مي­شود. آن هم همچنان که ملاحظه مي­کنيد، علاّمه حلّي، فتواي شافعي را که گفت: «اگر سطح مسجد بلندتر از خانه بود طواف صحيح نيست» رد مي­کند و در نقض آن مي فرمايد: «اگرچنين سخني درست باشد؛ چنانچه روزي کعبه خراب شد و ساختمان آن فرو ريخت، طواف بر عرصة آن نبايد صحيح باشد، در حالي ­که کسي چنين فتوايي نداده است.

در موضوع مورد بحث، تنها دو مقالة متوسط نگاشته شده است:

\* مقاله­اي از حجت الاسلام عباس ظهيري با عنوان، طواف معذورين، که بخش دوم آن اشاره­اي به موضوع بحث دارد و در فصلنامة «ميقات حج» شمارة 61 به چاپ رسيده است.

\* و ديگر، نوشته­اي با نام «پژوهشي در بارة طواف از طبقة اول مسجدالحرام»، ولي هيچ­کدام از اين دو بزرگوار به صورت مستوفا وارد بحث نشده­اند و جاي تحقيق وپژوهش در موضوع ياد شده، همچنان باقي است. همچنان که جناب آقاي فاضل در پايان مقاله­اش ياد آور شده­اند.

بخش اول:

طرح مسأله و سخن فقها

پرسش اصلي بحث:

آيا طواف از طبقة دوم مسجدالحرام که ارتفاع آن بلندتر از کعبه مي­باشد، جايزاست؟

به عبارت ديگر، آيا انجام طواف در مکاني بالاتر ازکعبه و در فضاي کعبه جايز است؟ مانند طبقة دوم يا پشت بام يا طبقات ديگري که بعداً ساخته شود.

به ديگر سخن، آيا طواف بر گِرد فضاي كعبه، طواف بر پيرامون کعبه محسوب مي­شود؟

در پاسخ به اين پرسش بايدگفت که مسأله از چند جهت قابل بررسي‏است:

1. در حال اختيار؛ بدين معني که زائر از همان آغاز مخيّر باشد «در صحن مسجدالحرام» يا «در طبقات فوقاني» طواف کند.

2. در حال اضطرار و ازدحام جمعيت؛ يعني اگر ازدحام و شلوغي به حدي بود که توانايي و قدرت طواف درصحن مسجد وجود نداشته باشد ويا افراد معذور و ناتواني هستند كه در صحن مسجد نمي‏توانند پياده طواف كنند و بايد از صندلي چرخدار (ويلچر) يا وسيلة نقلية ديگراستفاده کنند. به همين جهت مأموران حرم، مانع از طواف آنان در صحن مسجد مي‏شوند و به ناچار آنان را به طبقة دوم مسجدالحرام هدايت مي‏كنند.

اقوال فقهاي شيعه

فقهاي شيعه دراين مسأله سه نظريه دارند: 1. جواز 2. عدم جواز 3. قول به­احتياط وجمع.

نكته: فتواي فقها كه به آن خواهيم پرداخت، ناظر به حالت اضطرار و افراد ناتوان و معذور است که ناگزير از صندلي چرخدار استفاده مي­کنند.

در اين باره، از مراجع عظام تقليد استفتا شده كه متن آن با پاسخ­هاي ايشان چنين است:

«افراد ناتوان، كه پيش­تر با صندلي چرخدار (ويلچر) يا سبد (تخت روان) طواف داده مي­شدند، در سال جاري از طواف در صحن مسجد الحرام منع شده­اند و حتي ممكن است كسي نباشد فرد ناتوان را بر دوش خود حمل كند و طواف بدهد يا همين كار نيز ممنوع شود و چنين افرادي بايد در طبقة دوم يا پشت بام مسجد الحرام طواف داده شوند. اکنون پرسشي که پيش مي­آيد اين است که: آيا چنين طوافي كفايت مي­كند يا نه؟ و وظيفة آنان چيست؟» [5]

پاسخ.

مراجع بزرگوار ـ ايّدهم الله ـ هرکدام به­گونه­اي به اين استفتا و پرسش، پاسخ داده اند که درمجموع به سه قول مي­رسيم:

الف: عدم جواز

1. آيت اللَّه سيستاني: چنانکه احراز شود طبقة دوم بالاتر از كعبه است، طواف از بالا كفايت نمي‏كند و بايد براي طواف از پايين نايب بگيرند و لازم نيست احتياط كنند وچنانچه مطلب مشكوك باشد، بايد احتياطاً ميان طواف از بالا و نايب گرفتن از پايين‏جمع نمايند.

2. آيت اللَّه صافي گلپايگاني: اگر طواف در طبقة دوم، بالاتر از كعبه باشد، نايب بگيرند تا براي‏آنان در صحن مسجدالحرام طواف نمايد وخودش لازم نيست كه ازطبقة ‏دوم ‏طواف ‏نمايد.

3. آيت اللَّه نوري همداني: طواف در طبقة فوقاني صحيح نيست و اين قبيل افراد بايد به وسيلة‏كول‏گرفتن طواف خود را انجام بدهند واگر ممكن نشد، لازم است براي طواف خود نايب بگيرند.

ب: جواز

1. آيت اللَّه بهجت: در صورت عدم امكان، با رعايت الأقرب فالأقرب طواف از طبقه‏دوم كفايت مي‏كند.

2. آيت اللَّه مكارم شيرازي: در اين­گونه موارد كه راهي جز اين نيست، طواف در طبقة بالاكفايت مي‏كند.

3. علاّمة حلّي وبه تبع وي، صاحب جواهر، در ميان فقهاي گذشته، به اين مسأله اشاره کرده و قائل به جواز طواف از طبقة فوقاني شده­اند و اين فتوا از عبارت علاّمه درکتاب تذکره، استنباط مي­شود که در ردّ قول شافعي نقل کرديم. صاحب جواهر نيز متن فتواي علامه را درکتاب جواهر آورده وآن را تأييدکرده است.

ج: قائلين به احتياط و جمع‏

1. آيت اللَّه خامنه‏اي: طواف بايد دور كعبة معظمه و لو در فضاي ما بين زمين تا محاذي‏ پشت بام كعبه باشد و كف طبقة دوم مسجد الحرام، اگر به قدر قامت طواف كننده‏ پايين‏تر از نقطة محاذي پشت بام كعبه نباشد، طواف از طبقة دوم صحيح و مجزي‏ نيست و كساني­كه نمي‏توانند در صحن مسجدالحرام ولو به وسيلة حمل توسط شخص ديگر طواف كنند وظيفه‏شان نايب گرفتن در طواف است و احوط آن است كه‏ خودش هم در همان طبقة دوم طواف نمايد.

نکته: مراد از احتياط در ذيل اين فتوا (و احوط آن است)، صراحت در احتياط واجب ندارد و با نظر به اين كه مسبوق به فتوا است، ممكن است، احتياط مستحب برداشت شود، ليکن به استناد تفسير مسؤول دفتر استفتائات معظم له، مقصود از آن، احتياط واجب است. [6]

2. آيت اللَّه فاضل: در فرض سؤال، چنانچه كعبة مقدسه از طبقه دوم پايين‏تر نباشد، احتياط واجب­آن است­كه، علاوه بر اين كه در طبقة دوم طواف داده مي‏شوند، استنابه هم ‏بنمايد، واللَّه العالم.

3. آيت اللَّه تبريزي: احتياط واجب اين است كه آن‏ها را از طبقة دوم طواف دهند ونايب هم برايشان بگيرند.

4. آيت اللَّه وحيد خراساني: در مفروض سؤال بايد نايب بگيرد كه در صحن‏مسجدالحرام طواف نمايد و در صورتي كه متمكّن مي‏باشد و بر او حرجي نيست، احتياط واجب آن است كه خودش هم از طبقة دوم طواف نمايد.

نکته:

همچنان­که ملاحظه شد، سه نظرية عمده درمسأله وجود دارد. البته اين نکته را بايد در نظر داشت که اين سه­نظريه، درمورد طواف معذورين فرض دارد؛ زيرا قول به احتياط، فقط درمورد افراد معذور ومضطر قابل تصوّراست و معني پيدا مي­کند، ولي درمورد کساني­که مختار هستند و درانتخاب طواف از صحن مسجد يا طبقة فوقاني آزاد مي­باشند، قول به احتياط وجمع در اينجا معني ندارد. دراينجا دو قول بيشتر فرض ندارد؛ يا طواف ازطبقة دوم جايز است و يا جايز نيست. نظرية سومي به عنوان احتياط، فرض ندارد. البته آنچه دراين رساله به آن مي­پردازيم؛ اعم است ازحالت اختيار و اضطرار.

اقوال اهل سنت

از منظر عالمان اهل سنت، دو نظريه وجود دارد: 1. جواز 2. عدم جواز.

شافعي نظر به عدم جواز داده است. فتواي او را از تذکره نقل کرديم. نووي و... قائل به جواز هستند. فتاواي فقهاي اهل سنت را از كتاب «المجموع» مي‏آوريم:

محيي الدين نووي، از علماي قرن هفتم اهل سنت، در كتاب «المجموع» مي‏نويسد:

«اصحاب ما وقوع طواف در مسجدالحرام را شرط مي‏دانند و طواف در آخرهاي مسجد ورواق‏ها و كنار درِ مسجد طواف را جايز مي‏شمرند و همچنين گفته‏اند: طواف بر سطح و طبقة بالاي مسجد، اگر خانة كعبه بلندتر از بناي مسجد باشد ـ همچنان­كه امروزچنين است ـ جايز مي‏باشد.»

ولي صاحب عداة گفته است: «اگر سقف مسجد بلندتر از سطح كعبه‏ باشد، طواف بر سطح مسجد جايز نيست.» رافعي اين سخن را قبول ندارد و گفته است: «اگر اين سخن درست باشد، لازمه‏اش آن است كه اگر ـ العياذ باللَّه ـ خانة كعبه خراب شود، طواف بر عرصة آن صحيح نباشد و اين بعيد است.» آنگاه محيي الدين سخن رافعي را صواب دانسته و در تأييد آن مي‏گويد: «قاضي حسين، طواف بر سطح مسجد را جايز مي‏شمرد و لو از محاذات كعبه بالاتر باشد؛ همچنان كه نماز بر كوه ابوقبيس ـ كه مشرف ‏بر كعبه است ـ صحيح مي‏باشد.» [7]

استناد قائلين به جواز در اين متن، دو چيز است: «جواز طواف برعرصة کعبه» و «جواز نماز برکوه ابو قبيس».

بخش دوم :

دلايل بحث

براي هر يک از اقوال ذکر شده، ادله­اي آمده است که به نقل وتبيين و بررسي آن­ها در حدّ توان و مقدورمي­پردازيم:

فصل اول: دلايل قائلين به عدم جواز

آنان که نظريه به عدم جواز داده­اند، ادلّه­اي از قرآن و روايات آورده­اند که در اينجا به تبيين آن­ها مي­پردازيم:

نکته: بنا به­نظرية عدم جواز، ملاك و مبنا ارتفاع كعبه است. اگر ارتفاع و قامت كعبه به اندازة قامت انسان بلندتر از سطح طبقة دوم مسجد باشد؛ به­گونه‏اي­كه عرفاً بگويند دور خانة خدا طواف مي‏كند، طواف صحيح است و اگر کعبه پايين­تر يا هم­سطح طبقة دوم باشد، طواف باطل است.

ادلّه­اي که ظهور دارد: طواف بايد محاذي كعبه انجام شود و نه در فضاي آن:

1. آيات قرآن

خداوند مي‏فرمايد: (...وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتيقِ‏ )؛ [8] «(... و بر گِرد خانة كعبه طواف كنند.»

چگونگي استدلال

آيه­اي که گذشت، ظهور در اين معنا دارد كه بايد پيرامون كعبه و نه فضاي آن، ‏طواف کرد. چند قرينه وجود دارد که چنين ظهوري را تقويت مي­کند:

1. قوام و معنا يافتن واژة «طواف» در جملة « وَ لْيَطَّوَّفُوا» به اين است که طواف کننده احاطه بر چيزي­که پيرامون آن طواف مي­کند (کعبه)، داشته باشد؛ به عبارت ديگر،کعبه و خانه‏اي كه روي زمين با دست حضرت ابراهيم(ع) بنا شده، براي طواف محوريت و موضوعيت پيدا مي­کند.

واژه شناسان، واژة طواف را اينگونه معنا کرده­اند.

فيومي، درکتاب «مصباح المنير»، طواف را به «دور زدن وگشتن پيرامون شيء » معنا كرده و گفته است: «طَافَ بالشيء «يَطُوفُ» «طَوْفًا» و «طَوَافًاً» استَدَار بِهِ»؛ «طواف کرد به چيزي؛ يعني پيرامون آن مي گردد ومي­چرخد.» [9]

ابن منظور نيز در «لسان العرب» اينگونه آورده است: «وطاف بالقوم وعليهم طَوْفاً ... اسْتدار وجاء من نواحِيه... وطاف بالبيت وأَطافَ عليه دارَ حَوْله»؛ «برقوم طواف کرد؛ يعني آنان را دور زد و از نواحي آن آمد و خانة خدا را طواف کرد؛ يعني برگرد آن چرخيد.» [10]

بنابر اين معنا، «طواف بالبيت» يعني چرخيدن بر گِرد خانه.

2. قرينة دوم، حرف «باء» در «بالبيت»، به معناي الصاق و تماس باشيء يا شخص ـ است؛ خواه الصاق و تماس حقيقي باشد، خواه مجازي. تماس حقيقي مانند: «أمسَکتُ بِثَوبِهِ» يعني پيراهنش راگرفتم. الصاق مجازي مانند: «مَرَرتُ بِزَيدٍ» يعني به زيد برخوردکردم. [11]

بنابراين، طواف خانة خدا بايد الصاق به خانة خدا و احاطه برآن داشته باشد.

مؤيد مطلب فوق، آيات ذيل و رواياتي است که ذکرخواهيم کرد.

2. (وَعَهِدْنا إِلي‏ إِبْراهيمَ وَإِسْماعيلَ أَنْ­طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفينَ­وَالْعاكِفينَ­وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ).[12]

«و به ابراهيم و اسماعيل فرمان داديم و تعهد بستيم كه: خانه مرا براي طواف‏كنندگان ‏واعتكاف كنندگان و ركوع و سجده كنندگان پاكيزه كنند.»

«عهد»، به معناي «امر» است و «تطهير» به معناي «پاكيزه كردن خانه از هر گونه آلودگي‏ظاهري و باطني» است. خداوند به ابراهيم و اسماعيل فرمان داد تا كعبه را از هر گونه شرك ‏و كفر و هر رجس و پليدي كه در اثر بي مبالاتي مردم پيدا مي‏شود، پاكيزه كنند تا بندگان‏ خدا، پيرامون آن طواف بگزارند. [13]

3. (وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفينَ وَ الْقائِمينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ) . [14]

«پاكيزه كن خانه‏ام را براي طواف كنندگان و قيام كنندگان به عبادت و ركوع كنندگان‏و سجده كنندگان.»

اين دو آية شريفه كه در يكي ابراهيم و اسماعيل مخاطب­اند و در ديگري ابراهيم، در صدد بيان اين مطلب است: «خانة خدا براي طواف كنندگان‏ و عبادت كنندگان آماده شود.»

مرحوم طبرسي در «مجمع البيان» مي‏نويسد: «طائف به كسي مي‏گويندكه پيرامون چيزي بچرخد و طائفين به كساني مي‏گويند كه پيرامون خانه ‏مي‏چرخند.» [15]

بنابراين، ظهور اين آيات دليل برآن است که کعبه براي طائف، موضوعيت و محوريت دارد و طواف بايد پيرامون خانة خدا انجام شود نه بر فضاي کعبه و صدق عرفي نيز مؤيد اين مطلب است.

از اين­رو، با توجه به اين­که سطح طبقة بالاي مسجدالحرام، بلندتر از بام کعبه است، طواف کننده از طبقة بالا، احاطه و الصاق به کعبه نخواهد داشت و در عرف، به طواف او، «طواف البيت» صدق نمي­کند. بلکه طواف او بر فضاي کعبه است.

بالاخره، آيا طواف بر فضاي کعبه، «طواف بالبيت» محسوب مي شود يا نه؟ پرسشي است که در ادلّة جواز، به پاسخ آن خواهيم پرداخت.

پاسخ به اين استدلال

چند پاسخ به اين استدلال داده شده است:

1. در مقاله­اي پژوهشي ـ فقهي، به قلم يکي از علما در بارة «طواف از طبقة اول مسجد الحرام» آمده است:

«گرچه ظهور كلام مثلاً «طاف بالمكان» آن است كه بايد آن مكان را محور طواف خود قرارداد، نه جاي بالاتر يا پايين­تر از آن را، ليكن روايت (مرسلة صدوق را که ذکر خواهيم کرد)، حاكم بر آن است و به تفسير و توسعة چيزي پرداخته است ­كه قابليت توسعه را دارد؛ چنانكه ادلّة استقبال هم در وجوب محاذات نماز با نفس كعبه ظهور دارد و حد اقلّ براي حاضران در مسجد الحرام چنين است، ولي روايت دست كم صلاحيت توسعه در استقبال را دارد و با توجه به اين نكته كه مورد و متعلّق تكليف در هر دو مسأله (طواف و استقبال) ، كعبه مي­باشد، جدّاً بعيد به نظر مي­رسد كه تفاوتي ميان اين دو وجود داشته باشد.» [16]

در پاسخ مي­گوييم: اين­که مرسلة صدوق بتواند حاکم براستدلال برآية شريفه باشد، جاي بحث دارد.

2. شايد گفته شود در عرف، بر طواف از طبقة دوم نيز طواف صدق مي­کند و طواف افراد معذور ـ که راهي جز چرخيدن در طبقة فوقاني ندارند ـ مصداق طواف شمرده مي­شود.

3. نمي­توان طواف برگِرد بيت عتيق را، تنها به طواف پيرامون مکان کعبه و يا فضاي­آن منحصر کرد. بلکه آية شريفه در پي اثبات اين مطلب است که طواف بايد بر گرد اين خانه انجام گيرد، نه خانه­هاي ديگر؛ به عبارت ديگر، يعني برگِرد خانه­اي طواف کنيد که ظاهر و باطن آن پاکي است و قداست دارد و دو پيامبر خدا مأمور به طهارت آن شده­اند. پس آيات ياد شده در صدد نفي طواف بر فضاي کعبه نيستند و در منطق گفته­اند: «اثبات شيء نفي ماعدا نمي­کند».

2. روايات‏

روايات بسياري با اسم اشاره و با تعبير«مَن طَافَ بِهَذَا البَيتِ» يا «طَافَ بِالْبَيْت‏» آمده است که ظهور در طواف برگِرد کعبه دارد و معناي اين ظهورآن است که طواف از طبقات فوقاني و فضاي کعبه جايز نباشد.

اين روايات در باب 4، استحباب تکرار طواف و باب 26 قضاي حاجتِ مؤمن (از ابوب طواف) آمده است که به بيان برخي از آن­ها مي­پردازيم:

1. در صحيح ابن ابي عمير از امام باقر يا امام صادق (ما) چنين آمده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْعِلَلِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعْدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحَدِهِمَا(ما) ... فَخَلَقَ اللَّهُ الْبَيْتَ فِي الأرْضِ وَ جَعَلَ عَلَي الْعِبَادِ الطَّوَافَ حَوْلَهُ». [17]

«... پس خداوند كعبه را در زمين پديد آورد و بر بندگان تكليف کرد گِرد آن بچرخند.»

کلمه «حَولَهُ» در اين روايت، دليل برآن است که «بيت» در روي زمين موضوعيت ومحوريت يافته و طواف دور آن بر بندگان لازم‏ شده است.

روايت از لحاظ سند مشگلي ندارد. همة راويان حديث ثقه هستند.

2. صحيح اسحاق بن عمار از امام صادق‏ (ع) :

«وَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالَ: قَالَ مَنْ طَافَ بِهَذَا الْبَيْتِ طَوَافاً وَاحِداً، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتَّةَ آلاَفِ حَسَنَةٍ وَ مَحَا عَنْهُ سِتَّةَ آلاَفِ سَيِّئَةٍ وَ رَفَعَ لَهُ سِتَّةَ آلاَفِ دَرَجَةٍ حَتَّي إِذَا كَانَ عِنْدَ الْمُلْتَزَمِ ـ فَتَحَ لَهُ سَبْعَةَ أَبْوَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ ـ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَذَا الْفَضْلُ كُلُّهُ فِي الطَّوَافِ؟ قَالَ نَعَمْ، وَ أُخْبِرُكَ بِأَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ قَضَاءُ حَاجَةِ الْمُسْلِمِ أَفْضَلُ مِنْ طَوَافٍ وَ طَوَافٍ حَتَّي بَلَغَ عَشْراً». [18]

«اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) چنين نقل مي کند: کسي که برگرد اين خانه يک طواف کند خداوند شش هزار حسنه در نامة عمل اومي­نويسد وشش هزارگناه از او محو و نابود مي­کند وشش هزار درجه به وي مي­دهد. همين که به ملتزم رسيد، هفت درِ بهشت را به روي او مي­گشايد.

اسحاق بن عمار با شگفتي مي­پرسد: فدايت شوم، همة اين­ها ثواب طواف است؟ امام(ع) فرمود: آري. به بيشتر از اين به تو خبر دهم وآن برآوردن حاجت مسلمان است که برتر ازطواف و طواف، تا به ده رسيد!»

3. اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) :

«وَ فِي ثَوَابِ الأَعْمَالِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَي بْنِ الْمُتَوَكِّلِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ(ما) يَا إِسْحَاقُ، مَنْ طَافَ بِهَذَا الْبَيْتِ طَوَافاً وَاحِداً كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ حَسَنَةٍ، وَ مَحَا عَنْهُ أَلْفَ سَيِّئَةٍ، وَ رَفَعَ لَهُ أَلْفَ دَرَجَةٍ، وَ غَرَسَ لَهُ أَلْفَ شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ، وَ كَتَبَ لَهُ ثَوَابَ عِتْقِ أَلْفِ نَسَمَةٍ حَتَّي إِذَا صَارَ إِلَي الْمُلْتَزَمِ، فَتَحَ اللَّهُ لَهُ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَيُقَالُ لَهُ: ادْخُلْ مِنْ أَيِّهَا شِئْتَ. قَالَ: فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَذَا كُلُّهُ لِمَنْ طَافَ؟ قَالَ: نَعَمْ، أَ فَلاَ أُخْبِرُكَ بِمَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا؟ قَالَ: قُلْتُ بَلَي. قَالَ: مَنْ قَضَي لأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ حَاجَةً، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ طَوَافاً وَ طَوَافاً حَتَّي بَلَغَ عَشَرَةً». [19]

«اسحاق بن عمار نقل کرده که امام صادق(ع) فرمود: اي اسحاق، کسي که برگِرد اين خانه يک طواف کند، خداوند هزار حسنه در نامة عمل او مي­نويسد: و هزار گناه از او محو مي­کند و هزار درجه به او مي­دهد وهزار درخت براي او در بهشت غرس مي­کند و پاداش هزار بندة آزاد شده برايش مي­نويسد تا آنگاه که به ملتزم رسيد، خداوند هشت درِ بهشت را به رويش مي­گشايد و به او گفته مي­شود: از هر در که مي­خواهي وارد بهشت شو.

اسحاق بن عمارم پرسيد: فدايت شوم! همة اين ثواب­ها براي کسي است که طواف مي کند؟ امام(ع) فرمود: آري. به بيشتر از اين به تو خبر دهم؟ گفتم: آري. فرمود: کسي که حاجتي از برادر مؤمن خود برآورد، خداوند براي او طواف و طواف تا ده طواف مي نويسد.»

4. امام صادق (ع) :

«يَا إِسْحَاقُ مَنْ طَافَ بِهَذَا الْبَيْتِ طَوَافاً وَاحِداً كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ حَسَنَة...». [20]

«اي‏اسحاق، كسي كه پيرامون اين خانه يك طواف كند، خداوند هزارحسنه برايش مي‏نويسد.»

استدلال

چگونگي استدلال به اين روايات روشن است. اسم اشارة «هذا» اشاره است به خانه‏اي كه روي زمين قرار دارد؛ يعني کعبه و طواف برگرد اين خانه است چنين ثواب وپاداش بزرگي دارد.

پاسخ

بي گمان، خواست شريعت، طواف بر محورکعبه است و خداوند مي­خواهد با اين عمل، دست بنده­اش را بگيرد و او را به مقصد برساند و اين روايات نيز برآن دلالت مي­کند وطبيعي است که چنين طوافي به خاطر نزديکي آن به کعبه، از پاداش و ثواب بيشتري برخوردار است، ولي ظاهر اين است که اين روايات صرفاً در صدد بيان طواف برگردکعبه و ثوابي است که برآن مترتب است، ولي طواف از طبقة دوم و طواف بر فضاي کعبه را نفي نمي­کنند.

3. دليل عقلي

ممکن است جايز نبودن طواف از طبقة دوم، براي متصل نبودن آنان، به صفوف طواف کنندگان باشد. شايد فقيهي در صدق «طواف الكعبه» بر «طواف از طبقة فوقاني» ترديد نداشته باشد، ولي از آن جهت كه اتّصال به جمع طواف كنندگان را ضروري و لازم مي­شمارد، از اين رو، طواف از طبقه فوقاني را جايز نمي­داند؛ چرا که چنين طوافي، فاقد اتصال به جماعت طواف كننده در مطاف است.[21]

دليل ديگري­که از جهت عقلي مي­توان به آن تکيه کرد، نبود دليل بر منع طواف از فضاي ­کعبه است.

نتيجه

دلايلي که آورديم، ظهور در اين داشت كه كعبة روي زمين، موضوعيت‏ و محوريت براي طواف دارد و مي‏بايست طواف بر پيرامون آن و نه فضاي آن، انجام گيرد. بنابراين، طواف در طبقة دوم ‏مسجدالحرام كه‏ از كعبه بلندتر است، جايز نيست، ولي همانگونه که ملاحظه کرديد، دلايل ياد شده جاي نقد داشت و داراي استحکام دلالي محکمي نبود؛ لذا برخي به دلالت آن­ها اشکال کرده و ظهور دلالي آن­ها را تضعيف نموده­اند.

فصل دوم: ادلة قائلين به جواز

براي جواز طواف از طبقة دوم مسجد و فضاي کعبه، ادله­اي از قرآن، روايات و عقل اقامه شده که به بررسي و نقد آن­ها مي­پردازيم:

1. قرآن

«...وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ». [22]

به مقتضاي اين آية كريمة، طواف خانة خدا، مأموربه است و بر طواف از طبقة دومِ مسجد، عرفاً صدق طواف مي­کند و مصداق امتثال مأمور به اختياري است و مجزي خواهد بود و معذورين نيازي به طواف نيابي در مطاف نخواهند داشت. [23]

پاسخ:

در پاسخ به اين استدلال مي­توان اينگونه پاسخ داد که: آية شريفه، درادلة عدم جواز نيز مورد استناد قرارگرفت. درآن­جا قرائني برشمرده شد (مانند واژه «طواف» وحرف «با» براي الصاق) که ظهور آيه بر لزوم طواف برمحورکعبه را تقويت مي­کرد نه بر فضاي آن.

ولي هم چنان­که پيش­تر گذشت، آية شريفه در بيان طواف بر گِرد کعبه است و مي­گويد: پيرامون بيت عتيق طواف کنيد، نه چيز ديگر و در مقام نفي طواف از فضاي کعبه نيست. بديهي است «اثبات شيء نفي ما عدا نمي­کند.»

چنانچه به وسيلة روايات ثابت شود که کعبه به عنوان قبلة مسلمانان و خانة مبارک و هدايت، منحصر در اين بنا نيست و تا آسمان­ها امتداد دارد، آن گاه، اين روايات، مفسر آية شريفه شمرده شده و طواف پيرامون خانه؛ اعم ازطواف خانه و فضاي آن خواهد بود.

آيت الله جوادي آملي ـ حفظه الله ـ در ذيل آية تطهير [24] مي فرمايند:

«ممکن نيست اساس کعبه بر اثرحوادث طبيعي يا اجتماعي و سياسي از بين برود، گرچه ممکن است بخشي ازساختمان آن بر اثر اين­گونه حوادث ويران شود؛ زيرا قبله ومطاف مسلمانان چهار ديواري کعبه نيست، بلکه آن بُعد مخصوصي است که کعبه در آن واقع است وگرنه لازم مي­آيد به هنگام ويرانيِ بنا بر اثر سيل يا حملة مهاجماني چون حَجاج، اصل قبله از بين رفته باشد.» [25]

2. روايات

برخي از روايات ارتفاع كعبه را تا آسمان هفتم مي‏دانند. ظهور اين نصوص آن است که طواف، ولو در فضاي کعبه انجام گيرد، در حقيقت پيرامون آن انجام گرفته و صحيح مي باشد.

اين روايات به چند دسته قابل تقسيم است:

الف : روايات «اساس البيت »

1. مرسلة صدوق:

«مُحَمَّدُبنُ عَلِيّ بن الحُسَين قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ(ع) : أَسَاسُ الْبَيْتِ مِنَ الأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَي إِلَي الأَرْضِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا». [26]

«شيخ صدوق مي­گويد: امام صادق(ع) فرمود: اساس و پاية خانة خدا از هفتمين طبقة زيرين زمين تا هفتمين طبقة بالايي آن است.»

مراد از «زمين سفلي» و «زمين عليا» چيست؟

به فرمودة يکي از مفسران (مرحوم آيت الله معرفت)، همانگونه که قرآن کريم آيات متشابه دارد وآيات محکم و بايد آيات متشابه به وسيلة آيات محکم تفسير گردد تا مفهوم آن روشن شود، روايات نيز چنين وضعي دارند؛ مفاد برخي از روايات، غامض وپيچيده است و بايد با روايات ديگري که مفهوم روشني دارند تفسيرشود. در اين ميان، مرسلة صدوق ازآن دست روايات است که براي روشن شدن مفهوم آن، بايد از روايت ديگري کمک گرفت.

پرسش: هفتمين طبقة‏ زيرين زمين و هفتمين طبقه بالاي آن، در مرسله صدوق به چه معنا است؟

پاسخ : در معناي روايت، دو احتمال وجود دارد:

الف) مراد از زمين سفلي، طبقات زيرين و تحتاني زمين است که انسان و ديگر موجودات درآن زندگي مي­کنند و آن، زمينِ عليا است. طبق اين تفسير، روايت ناظر به قامت سفليِ كعبه است و به قامت عليايي آن؛ يعني از زمين عليا تا آسمان اشاره‏اي ندارد. قرينه­اي که اين احتمال را تقويت مي­کند واژة «اساس» در روايت است. «اساس» ظهور در ريشه و بنيان دارد و دليل بر اين است كه از هفتمين طبقة زيرين زمين تا طبقة بالا، جزو كعبه است و بر الحاق فضا و بالاي كعبه به كعبه دلالت نمي­كند. [27]

در اين صورت روايت از موضوع بحث ما خارج است. چون به طبقات زيرين و سفلاي کعبه اشاره دارد و ما اکنون درصدد اثبات فضاي بالاي کعبه و الحاق آن به کعبه هستيم و مي­خواهيم حکم طواف بر فضاي مجازي کعبه را به دست آوريم.

ب) مراد از «زمين سفلي»، زميني است که ما برآن قرارگرفته­ايم و مراد از «زمين عليا» آسمان تا طبقه هفتم است و اين تعبيري کنايي است از امتدادکعبه درجهت فوقانيِ آن. در اين صورت اساس و پاية کعبه، از زمين تا آسمان هفتم امتداد دارد و محدود به خانه­اي نيست که به دست ابراهيم خليل ساخته شد. بنا براين، همانطور­که طواف برگِرد خانه صحيح است، برفضاي خانه نيز صحيح مي­باشد؛ زيرا فضاي کعبه ملحق به خودکعبه است. دليل بر اين احتمال، روايت امام کاظم(ع) است.

امام کاظم(ع) در ذيل آية شريفة (اللَّهُ الَّذي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الأَرْضِ مِثْلَهُن... ) [28] هفت آسمان وهفت زمين را تشريح مي­کند که مي­تواند تفسيري بر روايت صدوق باشد وآن را از اجمال و ابهام بيرون آورد.

عياشي به سند خود، از حسين بن خالد، از حضرت ابو الحسن (امام كاظم(ع) روايت مي­كند که: آن حضرت كف دست چپش را گشود و سپس دست راست را بر آن نهاد و فرمود:

«هَذِهِ أَرْضُ الدُّنْيَا، وَ السَّمَاءُ الدُّنْيَا عَلَيْهَا فَوْقَهَا قُبَّةٌ، وَ الأَرْضُ الثَّانِيَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا، وَ السَّمَاءُ الثَّانِيَةُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ، وَ الأَرْضُ الثَّالِثَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ، وَ السَّمَاءُ الثَّالِثَةُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ ... وَ الأَرْضُ السَّابِعَةُ فَوْقَ السَّمَاءِ السَّادِسَةِ وَ السَّمَاءُ السَّابِعَةُ فَوْقَهَا قُبَّةٌ. وَ عَرْشُ الرَّحْمَنِ ـ تَبَارَكَ وَ تَعَالَي ـ فَوْقَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَ هُوَ قَوْلُ ( اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الأَرْضِ مِثْلَهُن... )»[29]

«اين (دست ­چپ)، به منزلة زمين دنيا است وآسمان دنيا، گنبدوار برآن قرار گرفته است. زمين دوم، بالاي آسمان دنيا واقع شده و آسمان دوم همانند گنبد برفراز آن مي­باشد. زمين سوّم بالاي آسمان دوم است و آسمان سوم چون گنبد بر روي آن واقع شده است... و زمين هفتم بر فراز آسمان ششم است و آسمان هفتم به مانند گنبد بر بالاي آن قرار دارد و عرش خداي رحمان بالاي آسمان هفتم مي­باشد. واين است تفسير فرمودة خداوند: خداست آن­كه هفت آسمان را خلق كرد و از زمين را همانند آن­ها آفريد.»

باتوجه به اين روايت، مفهوم «أَسَاسُ الْبَيْتِ مِنَ الأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَي إِلَي الأَرْضِ السَّابِعَةِ الْعُلْيَا» [30] چنين مي شود: «ريشة خانة خدا از زمين هفتم سفلي، زميني که ما درآن زندگي مي­کنيم تا زمين هفتم عليا، زمين آسمان هفتم، امتداد دارد.»

بنابراين، با ضميمة روايت امام کاظم(ع) به روايت صدوق، به عنوان تفسيري ازآن، نتيجه مي­گيريم که کعبه از زمين تا آسمان هفتم امتداد دارد و در اين صورت، فضاي بالاي كعبه، حكم كعبه را پيدا مي­کند.

سند روايت

اشکالي که ممکن است استدلال به روايت را تضعيف کند، مرسله بودن آن است.

در اينجا اين پرسش مطرح است که: آيا روايات مرسله­اي که شيخ صدوق نقل کرده، معتبر است؟

آيت الله سبحاني پژوهشي در روايات مرسلة شيخ صدوق کرده­اند که با مرور آن، مي­توان به پاسخ اين پرسش دست يافت:

الف) عده­اي مراسيل شيخ را مطلقا حجت مي­دانند؛ مانند سيد بحرالعلوم و بهاء الدين عاملي، شارح فقيه که شيخ صدوق را عادل و خبر عادل را حجّت مي­داند. سليمان بحراني نيز مي­گويد: جمعي از اصحاب، مراسيل صدوق را توصيف به صحت مي­کنند؛ مانند علاّمه (در کتاب مختلف)، شهيد (در شرح ارشاد) و محقق داماد.

ب) برخي نيز حجّيت مراسيل شيخ را مشروط مي­دانند و مي­گويند: اگر اسناد ساقط شده عادل بوده­اند، روايت حجت است و الا حجت نيست. ولي اسناد ساقط شده نزد شيخ صدوق عادل بوده اند. [31]

ج) قول سوّمي به نقل از آيت الله مقتدايي است که از مرحوم آيت الله فاضل لنکراني نقل کرده:

مرسلات صدوق بر دو قسم­اند: بعضي از مرسلات است که مي گويد: «روي عن النبي وروي عن الصادق» ودر جايي مي­گويد: «قال النبي و يا قال الصادق کذا». اين نيز مرسله است. اما مرسله­اي که مرحوم صدوق با آن مقام علمي وبا آن مقام تقوايي قبول کرده و به پيغمبر اسناد مي­دهد، کمتر از مرسلات ابن ابي عمير نيست. ابن ابي عمير کسي است که «لا يروي الاّ عن ثقة» و برايش اعتبار قائل هستيم. آيا مرسلات صدوق که به پيغمبر و امام اسناد مي­دهد، کمتر از مرسلة ابن ابي عمير است؟ لذا ايشان با اين استحکام، اين مرسله را مورد اعتبار و اعتماد مي­داند وشاهد مي­آورد که مرحوم صاحب رياض از همين روايت مرسله به نص متواتر تعبير مي­کرده است. پيداست نص متواتر به مرسله­اي تعبير مي­شود که کاملاً مورد اعتماد و پذيرفتني باشد.[32]

در اين روايت، وقتي مرحوم صدوق با جملة «قال الصادق(ع)» مطلب را به آن امام بزگوار نسبت داده؛ بدين معنا است كه صدور آن، از امام(ع) براي شيخ محرز و مسلّم بوده است.

دلالت روايت

اگر معناي روايت صدوق همان روايت امام کاظم(ع) باشد، دلالت آن بركفايتِ طواف از طبقة فوقانيِ مسجدالحرام روشن است؛ زيرا اساس و ريشة کعبه در زمين است و ارتفاع آن تا آسمان هفتم امتداد مي­يابد. در اين صورت، فضاي کعبه به منزلة خود کعبه است و تمام آثار به آن ملحق مي­شود. و اگر احتمال نخست صحيح باشد، روايت قابل استدلال نيست.

ب : روايات تربيع کعبه

روايات نقل شده در اين باب، ضمن بيان فلسفة مربع و چهارگوش بودن کعبه، آن را موازي بيت المعمور و بيت المعمور را موازي عرش خدا مي­دانند و از اين روايات برداشت مي­شود که کعبه تا اعماق آسمان­ها امتداد دارد:

«وَ قَدْ رُوِيَ أَنَّهُ إِنَّمَا سُمِّيَتْ كَعْبَةً لأَنَّهَا مُرَبَّعَةٌ، وَ صَارَتْ مُرَبَّعَةً لأَنَّهَا بِحِذَاءِ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَ هُوَ مُرَبَّعٌ، وَ صَارَ الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ مُرَبَّعاً لأَنَّهُ بِحِذَاءِ الْعَرْشِ وَ هُوَ مُرَبَّعٌ، وَ صَارَ الْعَرْشُ مُرَبَّعاً لأَنَّ الْكَلِمَاتِ الَّتِي بُنِيَ عَلَيْهَا الإِسْلاَمُ أَرْبَعٌ؛ وَ هِيَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ». [33]

«شيخ صدوق(ره) گويد: روايت شده که کعبه را کعبه ناميدند؛ چون مربع است و مربع است، چون در برابر و موازي بيت­المعمور است که آن­هم مربع است و بيت المعمور مربع است، چون در برابر عرش قرار گرفته که آن هم مربع است وعرش مربع است، چون کلماتي که اسلام برآن بنا شده چهار تا است و آن عبارت است از: «سُبْحَانَ اللَّهِ» «وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ» «وَ لاَ إِلَهَ إِلاَ اللَّهُ» «وَ اللَّهُ أَكْبَرُ».

برخي از مفسران، در تبيين اين روايت مي­نويسند:

«مفادکلام بلند و نوراني امام صادق(ع) اين است که حقيقت تسبيحات اربعه ـ که نظام هستي برآن­ها مبتني است ـ موجب تحقّقِ عرشِ مربع مي شود و تکوّن آن، باعث تحقّق بيت المعمور وبالأخره بيت معمور باعث تحقّق­کعبه در عالم طبيعت مي­شود؛ يعني آنچه در عالم طبيعت است، الگويي از عالم مجرّدات تام است و عالم مجردات تام نيز الگويي از اسماء حسناي الهي است که فوق تمام است. خلاصه اين­که، آن نظام ربّاني به ترتيب درجات وجودي، ماية تحقّق نظام عقلي، مثالي و طبيعي است.

باتوجه به روايت ياد شده، معناي اين حديث­ که «کعبه از جايگاه خويش تا اعماق آسمان قبله است»؛ «إِنَّهَا قِبْلَةٌ مِنْ مَوْضِعِهَا إِلَي السَّمَاء» [34] نيز آشکار مي­شود؛ زيرا اگرچه ظاهر اين حديث بر وجوب رويکرد به اين بُعد عمودي، به عنوان حکم فقهي دلالت دارد، اما در باطن آن، بر ارتباط وجودي ميان عوالم طبيعت و مثال و عقل حکايت مي­کند.» [35]

سند روايت مرسله است و همان حرف­هايي که در مورد مرسلات صدوق گفته شد، در اينجا نيز تکرار مي­شود.

ج : روايات فلسفة هفت شوط

اين روايات، ضمن بيان فلسفة هفت شوط، کعبه را در امتداد و موازي بيت المعمور شمرده است:

«وَ فِي الْعِلَلِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَاتِمٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْوَلِيدِ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ(ما) قَالَ: قُلْتُ لأيِّ عِلَّةٍ صَارَ الطَّوَافُ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَالَ لِلْمَلاَئِكَةِ ( إِنِّي جاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً ) فَرَدُّوا عَلَيْهِ وَ قَالُوا: ( أَ تَجْعَلُ فِيها مَنْ يُفْسِدُ فِيها وَ يَسْفِكُ الدِّماءَ ) فَقَالَ: ( إِنِّي أَعْلَمُ ما لاَ تَعْلَمُونَ ) وَ كَانَ لاَ يَحْجُبُهُمْ عَنْ نُورِهِ فَحَجَبَهُمْ عَنْ نُورِهِ سَبْعَةَ آلاَفِ عَامٍ‏، فَلاَذُوا بِالْعَرْشِ سَبْعَةَ آلاَفِ سَنَةٍ فَرَحِمَهُمْ وَ تَابَ عَلَيْهِمْ وَ جَعَلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ وَ جعَلَهُ مَثَابَةً وَ جَعَلَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ تَحْتَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَ جَعَلَهُ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً فَصَارَ الطَّوَافُ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ وَاجِباً عَلَي الْعِبَادِ لِكُلِّ أَلْفِ سَنَةٍ شَوْطاً وَاحِداً». [36]

«ابو حمزة ثمالي از امام سجاد(ع) مي­پرسد: چرا طواف هفت دور است؟ امام فرمود: خداوند به فرشتگان فرمود: من در زمين خليفه قرار مي­دهم. فرشتگان اعتراض کرده، گفتند: آيا کسي را در زمين قرار مي­دهي که فساد مي­کند و خون مي­ريزد؟! خداوند فرمود: من چيزي را مي­دانم که شما نمي­دانيد و خداوند که تا آن زمان فرشتگان را از نور خود پنهان نمي­کرد، آنان را هفت هزار سال از نور خود در حجاب قرار داد. فرشتگان (ازکردة خود) پشيمان شده، هفت هزارسال به عرش خداوند پناه بردند. پس خداوند به آن­ها ترحّم کرد وتوبه­شان را پذيرفت و بيت المعمور را در آسمان چهارم براي آنان محل اجتماع قرارداد و بيت الله الحرام را زير آن محلّ اجتماع و محلّ امن براي مردم ساخت. بدين صورت، هفت شوط طواف بر بنگان خدا واجب شد. براي هر هزارسال يک طواف.»

همانطور که ملاحظه گرديد، اين روايت نيزکعبه را در امتداد و موازي بيت المعمور شمرد و مفهوم آن اين است که کعبه تا بيت المعمور امتداد دارد.

د : روايات قبله و نماز برکوه ابو قبيس

اين نوع روايات در باب قبله، به امتداد قبله درجهت فوقاني اشاره دارد و نماز برکوه ابوقبيس که بلندتر ازکعبه و مشرف برآن است را صحيح مي­داند.

\* 1. روايت عبدالله بن سنان : «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الطَّاطَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ما) قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ قَالَ: صَلَّيْتُ فَوْقَ أَبِي قُبَيْسٍ الْعَصْرَ فَهَلْ يُجْزِي ذَلِكَ وَ الْكَعْبَةُ تَحْتِي؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنَّهَا قِبْلَةٌ مِنْ مَوْضِعِهَا إِلَي السَّمَاءِ». [37]

«... عبد الله بن سنان گويد: مردي از امام صادق(ع) پرسيد: نمازعصر را بالاي کوه ابو قبيس خواندم، در حالي که کعبه پايين قرار گرفته بود، آيا مجزي است؟ حضرت فرمودند: آري. کعبه ازجايگاه فعلي­اش تاآسمان امتداد دارد.»

\* 2. روايت ابن مسکان : «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ جَمَاعَةٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ فَضَالَةَ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ (خَالِدِ بْنِ أَبِي إِسْمَاعِيلَ) قَالَ قُلْتُ لأبِي عَبْدِ اللَّهِ(ع) الرَّجُلُ يُصَلِّي عَلَي أَبِي قُبَيْسٍ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ، فَقَالَ لاَ بَأْسَ». [38]

«ابن مسکان از خالد بن ابو اسماعيل نقل کرده که گفت: به امام صادق(ع) گفتم: مردي بالاي کوه ابوقبيس روبه روي قبله نماز مي­گزارد، (آيا نماز او صحيح است؟) حضرت فرمود: اشکالي ندارد.»

\* 3. روايت امام صادق (ع) : «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَي جَعَلَ الْكَعْبَةَ قِبْلَةً لأهْلِ الْمَسْجِدِ وَ جَعَلَ الْمَسْجِدَ قِبْلَةً لأهْلِ الْحَرَمِ وَ جَعَلَ الْحَرَمَ قِبْلَةً لأهْلِ الدُّنْيَا... وَ مَنْ كَانَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ صَلَّي إِلَي الْكَعْبَةِ إِلَي أَيِّ جَوَانِبِهَا شَاءَ . . . وَ مَنْ كَانَ فَوْقَ أَبِي قُبَيْسٍ اسْتَقْبَلَ الْكَعْبَةَ وَ صَلَّي فَإِنَّ الْكَعْبَةَ قِبْلَةُ مَا فَوْقَهَا إِلَي السَّمَاءِ...». [39]

«خداوند ـ تبارک و تعالي ـ کعبه را قبلة اهل مسجد قرار داد ومسجد را قبله براي اهل حرم وحرم را قبله براي اهل دنيا. . . کسي که در مسجد الحرام حضور دارد، به سوي کعبه نماز بگزارد. در هر جانبي که مي خواهد بايستد وکسي که بالاي کوه ابوقبيس قرار دارد به سمت کعبه نماز بخواند، همانا کعبه قبله است تا آسمان...»

چگونگي استدلال

در چگونگي استدلال به روايت ياد شده گفته­اند:

1. کعبه به عنوان قبله، تا آسمان­ها امتداد دارد؛ «إِنَّهَا قِبْلَةٌ مِنْ مَوْضِعِهَا إِلَي السَّمَاءِ».

2. از شرايط نماز، استقبال و روبه­روي کعبه ايسادن است و تفاوتي نمي­کندکه کعبه مقابل نمازگزار باشد؛ مانند کسي­که در مسجد الحرام نماز مي­خواند و يا کعبه بالاتر از نمازگزار باشد؛ مانندکسي که در زيرزمين مسجدالحرام به نماز ايساده است و يا کعبه پايين تر از نمازگزار قرارگيرد؛ مانندکسي­که برکوه ابوقبيس نماز مي­خواند. بنابراين، در مورد نماز تنها به سمت قبله بودن، شرط صحت نماز است و تفاوتي نمي­کند که جايگاه نمازگزار بالاتر يا پايين­تر از کعبه باشد.

مشکلي در استدلال به روايات در مورد نماز وجود ندارد، اما آيا در مورد طواف هم چنين است؟ صغراي قضيه؛ يعني امتداد کعبه تا آسمان­ها مسلّم­است، اما کبراي قضيه؛ يعني معاملة نماز با طواف ازاين روايت به دست نمي­آيد. مگر به کمک و ضميمة روايت « الطَّوَافُ بِالْبَيْتِ صَلاةٌ » که به­آن خواهيم پرداخت. دراين صورت، صغرا وکبراي قضيه درست خواهد شد. صغراي قضيه؛ يعني امتدادکعبه تا آسمان­ها را از روايت فوق مي­فهميم وکبراي قضيه را از روايتي­که طواف را به منزلة نماز مي­خواند به دست مي­آوريم. بنابراين، با توجه به تمام بودن صغري وکبراي قضيه؛ يعني امتدادکعبه تاآسمان و بودن طواف مانند نماز، نتيجه مي­گيريم که: همانطور که طواف در صحن مسجدالحرام صحيح است، از طبقات فوقاني مسجد و در فضاي کعبه نيز جايز خواهد بود.

هـ . طواف به منزلة نماز

روايت ديگري، طواف را به منزلة نماز مي­شمارد. همچنان­که کعبه براي نماز به عنوان قبله از دو سوي بالا و پايين امتداد دارد، براي طواف نيز چنين است.

ازپيامبر خدا(ص) چنين روايت شده است:

«الطَّوَافُ بِالْبَيْتِ صَلاةٌ إِلاَّ أَنَّ اللَّهَ أَحَلَّ فِيهِ النُّطْقَ». [40]

«طواف خانة خدا، نماز است، جز آن­كه خداي تعالي در طواف، سخن گفتن را حلال كرده است.

سند روايت

اين روايت، تنها از طريق شيعه و درکتاب «عوالي اللئالي» آمده است.

محدث نوري در مستدرک الوسائل [41] و علامة حلّي در نهج الحق وکشف الصدق (ص472) نيز اين روايت را به نقل از عوالي نقل کرده­اند. بنابراين، سند ضعيف است، ولي استناد مشهور فقها به آن، موجب جبران ضعف سند روايت مي­شود؛ مانند:

\* شيخ طوسي؛ «الخلاف» (ج2، ص323).

\* علامه حلـي؛ «تذکرة الفقهاء» (ج8 ، ص85)، درشرط بودنِ ستر و طهارت براي طواف.

\* ابن ادريـس؛ «سرائر»، (ج؟؟؟ ص؟؟؟)، با اين­كه گفته­اند او به خبر واحد عمل نمي­كند، اما نقل شده كه بر طبق اين حديث فتوا داده ­است. [42]

\* شهيد ثاني؛ «مسالک الافهام» (ج2، ص328) و نيز «روض الجنان» (ج1، ص53)، در مورد شرط طهارت براي طواف.

\* محقّق اردبيلي؛ «مجمع الفائده و البرهان» (ج1، ص65 وج7، ص89)، وي فرموده است: طواف بر گِرد خانه، نماز به حساب مي­آيد. بنابر اين، آنچه در نماز شرط است، در طواف نيز شرط مي­باشد، جز آنچه به وسيلة دليل خارج مي­گردد.

\* سيد علي طباطبايي؛ «رياض المسائل» (ج6 ، ص523) او مي­گويد: تشبيه طواف به نماز، چنين اقتضا مي­كند كه در تمام احكام و از جمله در پاكيزه بودن از نجاست، با نماز شركت داشته باشد.

\* فاضل هندي؛ «کشف اللثام» (ج5 ، ص407).

\* کاشف الغطا؛ «کشف الغطاء» (ج1، ص178 و...).

گرچه سيد محمد عاملي [43] روايت را از نظر سند قاصر و از نگاه متن مجمل دانسته، هم­چنين محقق سبزواري [44] آن را غير مستند و غير حجت شمرده است ولي صاحب مفتاح الکرامه [45] سخن صاحب مدارک را ردکرده، مي­گويد: ضعف سند با عمل مشهور اصحاب جبران مي­شود.

افزون بر اين، شباهت­هاي فراواني ميان نماز و طواف وجود دارد که عموميت حديث شامل آن­ها مي­شود، ليکن مواردي که از مختصات نماز است بايد استثنا شود.

در هر صورت، ترديدي نيست كه مشهور فقها به اين حديث استناد جسته­اند و بدين ترتيب ضعف سند آن جبران مي­گردد.

دليل تعارض، روايت نزول فرشتگان براي طواف

«عَنْ أَبِي­عَبْدِ اللَّهِ(ع) قَالَ: مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقاً أَكْثَرَ مِنَ الْمَلاَئِكَةِ وَ إِنَّهُ لَيَنْزِلُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، فَيَأْتُونَ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ فَيَطُوفُونَ بِهِ، فَإِذَا هُمْ طَافُوا بِهِ نَزَلُوا فَطَافُوا بِالْكَعْبَةِ، فَإِذَا طَافُوا بِهَا أَتَوْا قَبْرَ النَّبِيِّ(ص) فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ، ثُمَّ أَتَوْا قَبْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ(ع) فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ، ثُمَّ أَتَوْا قَبْرَ الْحُسَيْنِ(ع) فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ، ثُمَّ عَرَجُوا وَ يَنْزِلُ مِثْلُهُمْ أَبَداً إِلَي يَوْمِ الْقِيَامَةِ...». [46]

«امام صادق(ع) فرمود: خداوند هيچ مخلوقي را بيشتر از فرشتگان نيافريد. هر روز هفتاد هزار فرشته بر گِرد بيت المعمور طواف مي کنند. سپس فرود مي­آيند و بر گِرد کعبه طواف مي­کنند. آنگاه به سوي قبر پيامبر(ص) مي­آيند و بر آن حضرت سلام مي­کنند. سپس به قبر امير مؤمنان رفته، به حضرت سلام مي­کنند. از آنجا به قبر حسين(ع) مي­روند و بر آن حضرت سلام مي­کنند. آنگاه به سوي آسمان عروج مي­کنند و بعد از آن، گروه هاي ديگري همانند آنان اين اعمال را انجام مي­دهند واين برنامه تا روز قيامت ادامه دارد...»

استدلال

از اين روايت استفاده مي­شود كه فرشتگان به زمين مي­آيند و پيرامون خانه به طواف مي­پردازند، و اين دليل بر اين است كه ملاك در طواف خودِ خانه و کعبه است وگرنه نيازي براي نزول آنان به زمين نبود.

در پاسـخ بايد گفت: با روايت ياد شده، چنين مطلبي ثابت نمي­شود؛ زيرا ممكن است نزول فرشتگان به زمين، به منظور حضور در جمع مؤمنان طواف كننده باشد.

البته اين نكته قابل انكار نيست كه طواف بر گِرد خانه، از نزديك، بر طواف بر فضاي آن، از آسمان، برتري دارد و چه بسا چنين طوافي، از اجر و پاداش بيشتري بر خوردار باشد. [47]

3. دليل عقلي

اگر طواف در محلّي که بالاتر از ارتفاع كعبه است جايز نبود، مي­بايست ارتفاع و محدودة بالاتر از کعبه هم، از حدود طواف به­شمار مي­آمد و در اين صورت، لازم مي­آمد شارع همانطور که مساحت معيّني از زمين مسجدالحرام را به عنوان محدودة مطاف تعيين کرده، محددة ارتفاع را نيز به عنوان حدّ طواف بيان مي­کرد، در حالي که چنين مطلبي را بيان نکرده و دليلي به دست ما نرسيده است. بنابراين، از اين سخن کشف مي­کنيم که اشکالي بر طواف از ارتفاع بالاتر ازکعبه وارد نيست. [48]

دليل عمدة قائلين به عدم جواز، «بالاتر بودن سطح مسجدالحرام ازسطح کعبه» بود:

\* شافعي در مورد دليل فتواي خود مي­گفت: «فإن جعل سقف المسجد أعلي لم يجز الطواف علي سطحه» ؛ «اگر ارتفاع خانه رفيع­تر و بلند­تر از سطح مسجد باشد ـ همچنان که امروز چنين است ـ طواف بر سطح مسجد جايز نيست.»

\* آيت اللَّه صافي گلپايگاني: اگر طواف در طبقة دوم، بالاتر از كعبه باشد، نايب بگيرند .

\* آيت اللَّه سيستاني: چنانچه احراز شود كه طبقة دوم بالاتر از كعبه است، طواف از بالا كفايت نمي‏كند.

در پاسخ اين نظريه بايد گفت: لازمة اين سخن آن است ـ هم چنان­که علاّمه درتذکره فرموده ـ اگر ـ العياذ بالله ـ روزي کعبه ويران شد، طواف پيرامون عرصة آن درست نباشد، در حالي که چنين چيزي بعيد است (وکسي چنين فتوايي نداده است.)

جمع بندي

طواف از طبقه دومِ مسجدالحرام يا فضاي مجازي کعبه، از مسائل مستحدثه­ بوده و فاقد پيشينه در منابع فقهي است، جز علامة حلّي که در نقد شافعي در تذکره اشاره­اي به مسأله کرده­اند.

در ميان فقهاي شيعه، پيرامون مسأله سه فتوا وجود داشت؛ «عدم جواز»، «جواز» و «احتياط».

در ميان اهل سنت نيز دو قول بود؛ «جواز» و «عدم جواز» که دلايلي براي هر دو ديدگاه بيان شد.

براي عدم جواز، به آيات قرآن و روايات استدلال شده؛ آياتي چون: ( وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتيقِ). [49] و (أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفينَ وَ... ) .[50] در اين آيات قرائني بودکه دلالت برطواف برگِرد کعبه مي­کرد نه برفضاي مجازي آن؛ مانند: کلمة «طواف» که به معناي پيرامون شيء دور زدن است.

و مرحوم شيخ طبرسي در مجمع البيان آورده بود : «طائف به كسي مي‏گويندكه پيرامون چيزي بچرخد.»

مطلب ديگرکه با عنوان «قرينة دوم» به آن پرداخته شد، حرف «با» در«بالبيت» بود که در اصل به معناي الصاق ـ تماس باشيء يا شخص ـ است؛ خواه الصاق حقيقي باشد، خواه مجازي.

و پاسخ داده شدکه طواف برگِرد بيت عتيق، طواف را منحصر به آن مکان نمي­کند، بلکه آيات شريفه در پي اثبات اين است که طواف بايد بر گرد اين خانه انجام گيرد نه خانه­هاي ديگر و درصدد نفي طواف برفضاي کعبه نمي­باشند. در منطق گفته شده که اثبات شيء نفي ماعدا نمي­کند.

دليل ديگر، رواياتي بود مانند «صحيحة ابن ابي عمير» و «صحيحة اسحاق بن عمار» که مي گفت: پيرامون اين خانه بچرخيد. کلمة «حول» و«هذا» را قرينه­اي بر لزوم طواف پيرامون کعبه گرفته بودند.

در پاسخ به اين نوع استدلال گفته شد، ظاهر اين است که اين روايات صرفاً در صدد بيان طواف برگِردکعبه و ثواب مترتب برآن هستند، ولي طواف از طبقة دوم و طواف بر فضاي کعبه را نفي نمي کنند.

دليل ديگري مي­گفت: ممکن است عدم جواز طواف از طبقه دوم، به جهت عدم اتصال به صفوف طواف کنندگان باشد.

ادلة جواز

براي جواز طواف بر فضاي خانه و طبقة دوم نيز دليلي اقامه شدکه به نظر مي­رسد از قوّت بيشتري برخورداربود؛ مانند:

آية شريفة (وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتيقِ ) و رواياتي كه ارتفاع كعبه را تا آسمان هفتم مي‏دانست.

ظهور اين نصوص­آن بودکه طواف، ولو در فضاي خانه انجام­گيرد، در واقع پيرامون خانه انجام گرفته و صحيح است؛ مانند مرسلة صدوق­که به اساس­البيت اشاره داشت وبا ضميمة روايت امام­کاظم(ع) به عنوان تفسير مرسلة صدوق، بنيان کعبه را از زمين تا آسمان مي­دانست.

روايات «تربيع کعبه» و «فلسفة هفت شوط ­»

ـ روايات ياد شده، ضمن بيان «فلسفة مربع بودن کعبه» و نيز «فلسفة هفت شوط بودن طواف»، کعبه را موازي بيت المعمور و بيت المعمور را موازي عرش مي­دانست و اين حاکي از امتداد کعبه تا اعماق آسمان­ها بود.

ـ روايات قبله و نماز برکوه ابو قبيس که به امتداد قبله در جهت فوقاني اشاره داشت و نماز برکوه ابوقبيس ـ که بلندتر از کعبه و مُشرف برآن است ـ را صحيح مي­دانست.

ـ روايتي که طواف را به منزلة نماز مي­شمرد ؛ «الطَّوَافُ بِالْبَيْتِ صَلاةٌ» و استناد مشهور فقها به­آن؛ يعني همانطورکه کعبه براي نماز به عنوان قبله از بالا و پايين امتداد دارد، براي طواف نيز چنين است.

پس مجموع اين روايات، دلالت داشت که کعبه از زمين تا آسمان­ها امتداد دارد.

و طواف مانند نماز است؛ يعني همانطورکه نماز را در ارتفاع مي­توان خواند؛ مانندکوه ابوقبيس، طواف را نيز از فضاي کعبه و طبقة دوم، با صدق عرفي، مي­توان انجام داد.

دليل عقلي

اگر طواف در بالاتر از ارتفاع كعبه جايز نبود، بايد ارتفاع هم از حدود طواف به شمار مي­آمد؛ همانگونه که مساحت معيّني از زمين مسجد الحرام را به عنوان محدودة مطاف تعيين كرده است.

اين­ها دلايلي بود که در حدّ توان و بضاعت علمي به آن اشاره شد، ليکن بحث همچنان درخور پژوهش و تحقيق است و اميد مي­رود که پژوهشگران گام­هاي بلندتر را بردارند!

[1] . وسائل الشيعه، ج13، ص213، ح7

[2] . آثاراسلامي مکه و مدينه جعفريان، ص81

[3] . ر. ک. به: آثاراسلامي مکه ومدينه، صص 78 - 73

[4] . تذكرة الفقها، ج 8 ، ص93 ؛ جواهر الكلام، ج19، ص298

[5] . مناسک محشي، مسأله 668 ، ص269، نشر مشعر، چاپ1387

[6] . ظهيري، عباس، طواف معذورين، ميقات حج، شماره61 ، ص32

[7] . ر.ك. به: نووي، المجموع في شرح‏المهذب، ج 8 ، ص 39 ، نشر دارالفكر.

[8] . حج : 29

[9] . مصباح المنير، مادة «طوف».

[10] . لسان العرب، واژة «طوف».

[11] . معاني حروف با شواهدي از قرآن وحديث، د. سيد محمد رامنش، ص25، حرف «باء»، نشر وزارت فرهنگ وارشاد اسلامي، اول1371

[12] . بقره : 125

[13] . ر. ك. به: الميزان، ج1، صص 425 ـ 424 ؛ فقه القرآن، آيت اللَّه يزدي، ج1، ص188

[14] . حج : 26

[15] . مجمع البيان، ج1، ص202، ذيل آية 125 سورة بقره.

[16] . فاضل، محمد جواد، مقالة پژوهشي ـ فقهي در بارة طواف از طبقه اول مسجد الحرام، ص6

[17] . وسائل الشيعه، ج9، ص 388 ، ابواب الطواف، باب 1، ح11 و ج13، م 17787

[18] . وسائل الشيعه، ج‏16، ص 363، ح21771. باب 26، استحباب اختيار قضاء حاجة المؤمن علي غيرها من القربات حتي العتق و الطواف و الحج المندوب...

[19] . وسائل‏الشيعه، ج13، ص305، ح17807

[20] . من لايحضره الفقيه، ج2، باب ابتداء الكعبة و فضلها، ص160، ح21

[21] . ظهيري، عباس ، طواف معذورين، ميقات حج، شماره61، ص42

[22] . حج : 29

[23] . ر. ک. به: ظهيري، عباس، طواف معذورين، ميقات حج، شماره61، ص34

[24] . بقره : 125 (وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقامِ إِبْراهيمَ مُصَلًّي وَ عَهِدْنا إِلي‏ إِبْراهيمَ وَ إِسْماعيلَ أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفينَ وَ الْعاكِفينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ ).

[25] . تفسير تسنيم، ج6 ، صص554 و 555 ، مرکز نشر اِسراء، اول 1383

[26] . من لايحضره الفقيه، ج2، ص246، باب ابتداء الکعبه، ح2317

[27] . فاضل، محمد جواد، مقالة پژوهشي ـ فقهي دربارة طواف از طبقه اول مسجد الحرام، ص6

[28] . طلاق : 12

[29] . تفسير عياشي، ج2، صص 159 ـ 160، ح72

[30] . من لايحضره الفقيه، ج2، ص246، باب ابتداء الکعبه، ح2317

[31] . اصول الحديث و احکامه في علم الدرايه، صص97 و 98

[32] . مجلة فقه، ص149، شمارة 58 ، سال1387

[33] . من‏لايحضره‏الفقيه، ج2، ص124، باب61 ، باب علل الحج، ح540 ، چاپ دارصعب بيروت 1401ق.

[34] . وسائل الشيعه، ج4، ص339

[35] . تفسيرتسنيم، ج6، صص552 و 555

[36] . وسائل‏الشيعه، ج 13، ص332، ح17875

[37] . وسائل‏الشيعه، ج4، ص339، ح5335

[38] . وسائل الشيعه، ج4، باب جواز الصلاة علي أبي قبيس، باب 18، ص 339، ح 5335

[39] . من‏لايحضره‏الفقيه، ج1، ص 275

[40] . احسائي، ابن­ابي­جمهور، عوالي اللئالي، نشرسيدالشهدا ، قم، 1405ق. ؛ مستدرک حاکم، ج1، ص459 ؛ سنن بيهقي، ج5 ، ص87

[41] . ج9، ص410، باب 38، ح11203

[42] . ؟؟؟؟؟؟

[43] . مدارك الأحکام، ج1، ص12

[44] . ذخيرة المعاد، ج2، ص627

[45] . ج1، ص7

[46] . وسائل‏الشيعه، ج14، ص375 ، بَابُ اسْتِحْبَابِ زِيَارَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ(ع) ، ح 19419

[47] . فاضل، محمد جواد، مقالة پژوهشي ـ فقهي درباره طواف از طبقه اول مسجد الحرام، ص6

[48] . همان.

[49] . حج : 29

[50] . بقره : 125